

باطراحی عکس نوشته از آیات و متن های برگزیده

هر برنامه، سعی می کنیم به نحوی قانون جبران

را درباره گنج حضور و آموزش های که دریافت

داشته ایم رعایت کنیم.

کہ تو آن ہوشی و باقی ہوش پوش
خوشتر را کم مکن، یا وہ مکوش

مولانا

عكس نوشتہ ایپات

و نکات انتخابی

برنامه ۸۸۷ گنج حضور

www.parvizshahbazi.com

ای کشته دلت جو سنگ خاره



با خاره و سنگ چیست خاره؟

مولوی، دیوان شمس، غزل
شماره ۲۳۵۷

گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه ۸۸۷



با خارہ چه چارہ شیشہ‌ها را؟
جز آنکہ شونہ پارہ پارہ

زان می‌خندی چو صبحِ صادق
تا پیشِ تو جان دهدِ بستارہ

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۵۷



گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷

تا عشق کنارِ خویش بگشاد
اندیشه گریخت برکناره

چون صبر بدید آن هزیمت
او نیز بجست یکسواره

هزیمت: فرار

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۵۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷

شد صبر و خرد بماند سودا

می‌گرید و می‌کند حراره

خَلْقِي زِ جَدَائِي عَصِيرَتِ

بِرَاحِ فَتَادِهِ چُونِ عُصَارِهِ

عَصِير: شراب (انگوری)

عُصَارَه: شیر، تفاله‌ی انگوری که شیرهاش گرفته شده باشد

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۵۷

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷

هر چند شده‌ست خون جگرشان چستند در این ره و چکاره

چُست: تیز و چابک / چکاره: قوی، ضربه زننده، استوار

بیگانه شدیم بهر این کار

با عقل و دل هزارکاره

هزارکاره: آنکه مشاغل زیاد دارد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۵۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷

الْعِشْقُ حَقِيقَةُ الْإِمَارَةِ وَ الشُّعْرُ طَبَالَةُ الْأَمَارَةِ

عشق حقیقت فرمانروایی است و شعر،
طبل زنده‌ی علامت عشق است.

اماره: فروانروایی
آماره: علامت و نشان

احذر فأميرنا مغير كل سحرٍ لديهِ غاره

بپرهیز که امیر ما غارتگر است.
هر سحرگاه همه چیز را غارت می‌کند.

مولوی، دیوان شمس،

غزل شماره ۲۳۵۷

گنج‌حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۸۸۷

أَتْرُكُ هَذَا وَصِفَ فِرَاقاً

تَنْشِقُ لِتَهْوِيلِهِ الْعِبَارَهُ

این را فرو گذار و هجران را توصیف کن. از بیم فراق
زهره سخن می ترکد.

بگریخت امام ای مؤذن

خاموش فرورو از مناره

مؤذن: اذان گو
مناره: سازه‌ای بلند و ستون مانند بر بالای
مساجد و معابد که از آن جا اذان می گویند،
گلدسته، جای نور، جای روشنایی.

مولوی، دیوان شمس،

غزل شماره ۲۳۵۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷

همچنانکه قدرِ تن از جان بُود

قدرِ جان از پر تو جانان بُود

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۳۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷



اندک اندک آب را در دود هوا

دین پختن در دود هم احمق از شما

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۹۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷

چون از آن اقبال ، شیرین شد دهان

سرد شد بر آدمی مُلک جهان

اقبال: نیکبختی

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۹۶

گفت: رنجِ احمقی قهرِ خداست

رنج و کوری نیست قهر، آن ابتلاست

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۹۲

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷

حرفِ حکمت خور، که شد نور ستیر ای تو نورِ بی حُجُب را ناپذیر

ستیر: مستور، پوشیده / حُجُب: پرده‌ها

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۸۶

چون حیات از حق بگیری ای رَوی پس شوی مُستغنی از گل، می‌روی

رَوی: دنباله‌رو، پیرو، در اینجا به معنی سالک و یا مقلد / مُستغنی: بی‌نیاز

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۸۳

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۷

جمله‌شان از خوفِ غم در عینِ غم در پی هستی فتاده در عدم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۰۷

تا ز زخمِ لَختِ یابم من حیات چون قتیل از گاوِ موسی ای ثقات

لَخت: دُمِ گاو، در اینجا منظور از زخمِ لَخت، دردِ هشیارانه
در این لحظه برای شناخت و رهایی از همانیدگی است.
قتیل: کشته، مقتول / ثقات: مُعتمدان

مولوی، مثنوی، دفتر

دوم، بیت ۱۴۳۷

گنج‌حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۸۸۷

توبه رازین پس ز دل بیرون کنم از حیاتِ خُلد توبه چون کنم؟

خُلد: همیشگی، جاودان

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۹۰۱

چون بُود آن چون که از چونی رهید؟ در حیاتستانِ بی چونی رسید

چونی: در اینجا به معنی کیفیتهای حیات مادی

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۱۹۲

گنج حفور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷

برزند از جانِ کامل معجزات برضمیرِ جانِ طالبِ چون حیات

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۰۸

عصای عشق از خارا کند چشمه روان ما را
تو زین جُوع البقر یارا، مکن زین بیش بقاری

روان کردن چشمه: اشاره به چشمه‌ای که از سنگ برای موسی
بیرون آمد.

جُوع البقر: نوعی بیماری که بیمار از خوردن احساس سیری
نکند. / بقاری: گاوچرانی، گاوداری

مولوی، دیوان شمس،

غزل شماره ۲۵۰۲



گنج حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۸۸۷

جز توکل، جز که تسلیم تمام

در غم و راحت، همه مکرست و دام

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۶۸

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷



یک جزیره سبز هست اندر جهان اندر و گاوی ست تنها خوش‌دهان

گاو خوش‌دهان: گاوی که هم سبزه بسیار می‌خورد و هم از نوع مرغوب آن چَرا می‌کند.

جمله صحرا را چَرَد او تا به شب تا شود زَفْت و عظیم مُنتَجَب

زَفْت: ستبر، قوی

مُنتَجَب: برگزیده شده، در اینجا به معنی چاق و سر حال

شب ز اندیشه که فردا چه خورم؟ گردد او چون تارِ مو لاغر ز غم

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم،

بیت ۲۸۵۷ - ۲۸۵۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷

چون برآید صبح، گردد سبز دشت تا میان رُسته قَصیلِ سبز و کَشت

قَصیل: بوته سبز گندم و جو که به چهارپایان دهند. در این جا به معنی علف است.

اندر افتد گاو، با جوعُ البَقَر تا به شب آن را چَرَد او سر به سر

جوعُ البَقَر: از بیماری‌های معده است که مبتلای بدان هرچه می‌خورد سیر نمی‌شود، از آنرو که گاو بدان مرض بسیار مبتلا می‌شود این بیماری به جوعُ البَقَر موسوم شده است. در اینجا منظور گرسنگی سخت است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۵۹ - ۲۸۵۸

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷

باز زَفْتُ و فرِبِه و لَمَثْرُ شُود
آن تَنَش از پِیِه و قَوَّت پُر شُود

لمثر: چاق، فربه / پیه: چربی

باز شب اندر تب افتد از فَزَع
تا شود لاغر ز خُوفِ مُنْتَجَع

فَزَع: ترس و بیم / مُنْتَجَع: چراگاه

مولوی، شوی، دقتر و نجم، بیت ۲۸۶۱-۲۸۶۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷

که چه خواهیم خورد فردا وقتِ خور؟

سالها این است کارِ آن بَقَر

بَقَر: گاو

هیچ نندیشد که چندین سال من
میخورم زین سبزه‌زار و زین چمن

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۲۸۶۲-۲۸۶۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷

هېچ روزی که نیامد روزی ام
چیسنت این نرس و غم و دلسوزی ام؟

باز چون شب می شود، آن گاو زفت
می شود لاغر که آوه رزق رفت

آوه: دریغا، دردا، واحسرتا

مولوی، مشنوی، دفتر پنجم، ابیات ۲۸۶۴-۲۸۶۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۲

**نفس، آن گاوست و آن دشت، این جهان
کو همی لاغر شود از خوفِ نان**

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۶۶

«إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا»

«هر آینه آدمی را حریص و ناشکیبا آفریده‌اند.»

قرآن کریم، سوره معارج (۷۰)، آیه ۱۹

**گنج حضور،
پرویز شهبازی،
برنامه ۸۸۲**

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۲۸۶۷-۲۸۶۹

که چه خواهم خورد مستقبل؟ عجب
لُوتِ فردا از کجا سازم طلب؟

سالها خوردی و کم نامد ز خور
ترکِ مستقبل کن و ماضی نگر

لُوت و پُوتِ خورده را هم یاد آر
منگر اندر غابِر و کم باش زار

گنج حضور،

پرویز شهبازی،

برنامه ۸۸۷

لُوت: طعام، خوردنی

لُوت و پُوت: انواع خوردنی‌ها

غابِر: ماندگار، در این جا به معنی آینده است.

کاری ز درونِ جانِ تو می‌باید
کز عاریه‌ها تو را دَری نگشاید

یک چشمه‌ی آب از درونِ خانه
به زان جویی که آن ز بیرون آید

مولوی، دیوان شمس، رباعی ۷۷۷



برنامه
۸۸۷

گنج حضور

پرویز

شهبازی

حَبَّذَا كَارِيزِ اَصْلِ چيزها فارغت آرد ازین كاریزها

حَبَّذَا: خوشا، زهی

کاریز: مجرای آب روان در زیر زمین، قنات

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۹۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۳۵۹۷-۳۵۹۸

تو ز صد یتبوع شربت می‌گشی

هر چه زان صدکم شود، گاهد خوشی

یتبوع: چشمه

چون بجوشید از درون، چشمه سنی

ز استراقِ چشمه‌ها گردی غنی

کنج حضور،

پرویز شهبازی،

برنامه ۸۸۷

سنی: رفیع، بلند مرتبه

استراق: دزدیدن

قُرَّةُ الْعَيْنِنتِ چو ز آب و گل بُود راتبهٔ این قره دردِ دل بُود

قُرَّةُ الْعَيْنِنتِ: نور چشم و محبوب تو

راتبه: مستمری، مقررّی

گنج حضور،
پرویز شهبازی،
برنامه ۸۸۷

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۹۹



قلعه را چون آب آید از برون
در زمانِ امن باشد بر فزون

چونکه دشمن گردِ آن حلقه کند
تا که اندر خونشان غرقه کند

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۳۶۰۱-۳۶۰۰



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷



آب بیرون را بپرند آن سپاه
نا نباشد قلعه را ز آنها پناه

آن زمان یک چاه شوری از درون
به ز صد جیحون شیرین از برون

جیحون: رود، رودخانه

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۳۶۰۲-۳۶۰۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷

قَاطِعُ الْأَسْبَابِ وَ لَشْكِرْهَايِ مَرِغٍ

همچو دى آيد به قطع شاخ و برگ

گنج حضور،

پرويز شهبازى،

برنامه ۸۸۷

مولوى، مثنوى،

دفتر ششم،

بيت ۳۶۰۴



قَاطِعُ الْأَسْبَابِ: صفت مرگ است، از آنرو که مرگ قطع رسن
آرزوها و وابستگی‌های دنیوی آدمی است. پس همانطور که
هجوم خزان و زمستان برگ و بار درختان را می‌خشکاند، سپاه
مرگ نیز قاطع برگ و بار وجود آدمی است.

اگر نه عشقِ شمس الدین بُدی در روز و شب ما را،
فراغت‌ها کجا بودی ز دام و از سبب ما را؟!
بُتِ شهوت بر آوردی، دَمار از ما ز تابِ خود،
اگر از تابش عشقش، نبودِ تاب و تب، ما را

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۱



گنج حضور، پرویز شهبازی، بر نامه ۸۸۷



در جهان نبود مَدَدشان از بهار
جز مگر در جان، بهارِ رویِ یار

ز آن، لقب شد خاک را دارُ الغُرور
کو کشد پا را سپس یومَ العُبور

دارُ الغُرور: سرای نیرنگ

سپس: عقب

یومَ العُبور: هنگام مرگ

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۳۶۰۵-۳۶۰۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷

پیش از آن بر راست و بر چپ می‌دوید
که بچینم درد تو، چیزی نچید

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۰۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷



او بگفتی مر تو را وقت غمان
دور از تو رنج و، ده کُنه در میان

چون سپاه رنج آمد، بست دم
خود نمی گوید تو را من دیده ام

حق پی شیطان بدین سان زد مثل
که تو را در رزم آرد با حیل

حیل: حيله‌ها

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۱۰-۳۶۰۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷

«وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ
النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِئْتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقِبَيْهِ
وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ
وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ»

«شیطان کردارشان را در نظرشان بیاراست و گفت: امروز از مردم
کسی بر شما پیروز نمی‌شود و من پناه شمایم. ولی چون دو فوج
روبه‌رو شدند او باز گشت و گفت: من از شما بیزارم، که چیزهایی
می‌بینم که شما نمی‌بینید، من از خدا می‌ترسم که او به سختی
عقوبت می‌کند.»

قرآن کریم، سوره انفال (۸)، آیه ۴۸

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۰۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷

که تو را یاری دهم، من با توأم
در خَطَرها پیشِ تو من می‌دوم
اِسْپَرَت باشم گِه تیر خدنگ
مَخْلَصِ تو باشم اندر وقتِ تنگ

خدنگ: نوعی درخت است که چوب محکم دارد.

مَخْلَص: گریزگاه، محل خلاصی

جان فدایِ تو کنم در اِنْتَعاش
رُستمی، شیری، هِلا مردانه باش

اِنْتَعاش: نکو حال شدن، بهبودی

هَلا: از ادات تنبیه است، هان

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۳۶۱۱-۳۶۱۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷

عشوه: خودنمایی

سوی کفرش آورد زین عشوه‌ها
آن جوالِ خُدعه و مکر و دَها

دَها: زیرکی

چون قدم بنهاد، در خندق فتاد
او به قاهای خنده لب گشاد

هَی، بیا من طمع‌ها دارم ز تو
گویدش: رَو رَو که بیزارم ز تو

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۳۶۱۴-۳۶۱۶

تو نترسیدی ز عدلِ کردگار
من همی ترسم، دو دست از من بدار

بہی: خوبی، نیکی، سعادت، نیکبختی

گفت حق: خود او جدا شد از بہی
تو بدین تزویرها ہم کی رَہی؟

فاعل و مفعول در روزِ شمار
روسپاہ‌اند و حریفِ سنگسار

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۳۶۱۷-۳۶۱۹

گنج حضور، پرویز شہبازی، برنامه ۸۸۷

رَهَزْدَه و، رَهَزْن یَقِین در حکم و داد در چَه بُعَدْنَد و در بُئْسَ الْمِهَاد

رَهَزْدَه و رَهَزْن: گمراه و گمراه کننده
بُئْسَ الْمِهَاد: بد جایگاهی است، منظور دوزخ است.

«وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ ۗ
فَحَسْبُ جَهَنَّمَ ۗ وَلِبِئْسَ الْمِهَادُ»

و چون به او گویند که از خدا بترس،
خودخواهی اش او را به گناه کشاند. جهنم، آن
آرامگاه بد، او را بس باشد.

قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۲۰۶

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۲۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷

**گول را و، غول را کو را فریفت
از خِلاص و فَوْز می‌باید شِکیفت**

فَوْز: رستگاری

**هم خر و خزگیر این‌جا در گِل اند
غافلند این‌جا و آن‌جا آفلند**

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۳۶۲۱-۳۶۲۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷

جز کسانی را که وا گردند از آن
در بهارِ فضل آیند از خزان

توبه آرند و، خدا توبه‌پذیر
امر او گیرند و، او نِعَمَ الْأَمِيرِ

نِعَمَ الْأَمِيرِ: نکو فرمانرواست

چون بر آرند از پشیمانی حنین
عرش لرزد از آنینُ الْمُذْنِبِينَ

آنینُ الْمُذْنِبِينَ: ناله‌ی گنه کاران

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۲۳-۳۶۲۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷

آنچنان لرزد، که مادر بر واد
دستشان گیرد، به بالا می‌کشد

کای خداتان واخریده از غرور
نک ریاضِ فضل و، نک ربِّ غفور

ریاض: بوستان، باغها
غفور: از صفات خداوند، بسیار آمرزنده

بعد ازین تان برگ و رزقِ جاودان
از هوای حق بُود، نه از ناودان

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۳۶۲۸-۳۶۲۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷

وسایط: وسایل

چونکہ دریا بر وسایط رشک کرد تشنہ چون ماہی، بہ ترکِ مَشک کرد

مولوی، شوی، دقّر ششم، بیت ۳۶۲۹

گنج حضور، پرویز شہبازی، برنامه ۸۸۷

وسیلت: وسیله

هر چه صورت می وسیلت سازدش ز آن وسیلت بحر، دور اندازدش

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۱۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷

این مسئولیت شماست که وقت را تلف نکنید و آثار مولانا و سایر بزرگان را مطالعه کنید و دانش خودتان را بالا ببرید. نگویند: «من چرا یاد بگیرم؟! مگر من دانشجوی ادبیات هستم؟!» نه! شما مسئول هستید سطح دانشتان را از فرهنگ خودتان بالا ببرید. شما مسئول هستید دینتان را بفهمید چیست.

واقعاً گوهرها را باید شما بردارید و به آنها نگاه کنید. نگویند: «آقا یکی یاد بگیرد و به ما هم بگوید.» یکی می‌رود یاد می‌گیرد، بعد آن موقع می‌آید راه شما را می‌زند. شما می‌گویید من مقصر نیستم.



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷



مولانا می‌گوید: کسی نمی‌تواند من‌ذهنی داشته باشد و به ضرر بیفتد، زندگی‌اش را خراب کند، بعد بگوید که شیطان من را گول زده یا فرضاً یک استادی من را گول زده است. ما باید مسئولیت هشیاری‌مان را دائماً به‌عهده بگیریم. این شما هستید که در واقع باید خوب شناسایی کنید که از چه کسی یاد می‌گیرید؟

ما از مولانا یا بزرگان باید یاد بگیریم. اگر کسی بزرگان را رها می‌کند، دنبال کسی می‌رود که خودش در کار خودش مانده و بعد می‌گوید: این آقا یا خانم من را گول زد، این قابل قبول نیست.

اگر کسی در انباشتگی همانیدگی‌ها واقعاً دانایی و دانش به‌خرج دهد و مهارت داشته باشد، ما تحسینش می‌کنیم. درحالتی که این عیب بزرگی است، انسان را بدبخت می‌کند یعنی با زیرکی کسی نمی‌تواند به جایی برسد، بدنش را هم خراب می‌کند. مهمترین آن همین زیر پا گذاشتن قانون جبران است، این فقط ظاهرش خوب است، در کوتاه مدت به‌نظر می‌آید ما یک چیزی را جمع می‌کنیم، ولی در دراز مدت به ضررمان تمام می‌شود.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۲

ما هیچ موقع باورها، فکرها و دردها را وسیله
ارتباط با خدا نباید بکنیم. یک عده خودشان را
زجر می‌دهند، میخ به تنشان می‌کوبند و گل به
سرشان می‌مالند بلکه به خدا برسند چنین
چیزی ممکن نیست که با آسیب زدن به خودشان
می‌خواهند به خدا برسند، اینها همه وسیله
هستند.

هرچیزی را که شما با ذهنتان بتوانید ببینید وسیله
هست، آن وسیله را اگر انتخاب کنید تا با خدا یکی
شوید از طریق همان وسیله دور انداخته می‌شوید.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷



اگر شما همانیدگی دارید و از همانیدگی‌هایتان خوشی
ذهنی می‌گیرید مطمئن باشید که یک من‌ذهنی دارید،
ناشاد هستید، شادی شما سطحی است، احساس
تفاوت می‌کنید و با خداوند نمی‌توانید یکی شوید،
حتی با انسان‌های دیگر هم نمی‌توانید یکی شوید،
جدایی را از انسان‌ها و خداوند حفظ خواهید کرد و این
لحظه مانع‌سازی، مسئله‌سازی و دشمن‌سازی می‌کنید.

پس این نکته‌ی مهمی است که شما هرچیزی
را که با ذهنتان فکر می‌کنید این درونش
خوشبختی دارد یا سبب خوشبختی خواهد
شد این غلط است و دید من‌ذهنی است.
خوشبختی از چشمه‌ی درون شما می‌جوشد.

ما یک باشندهٔ خداگونه و یکی از شعبات زندگی هستیم، ما زندگی هستیم که این لحظه باید زندگی را زندگی کنیم. این که یک چیزی در مرکزمان باشد و ما بخواهیم از آن زندگی بگیریم، از آن اهمیت بگیریم، از آن خوشبختی بگیریم و این را مبنای مقایسه با دیگران قرار دهیم و از طریق مقایسه و برتر درآمدن یک خوشی به ما دست بدهد، این زندگی نکبت‌بار است، این اشتباه است

ما اگر به زندگی زنده شویم، بی‌نهایت عمق داریم، چشمهٔ حیات ابدی و شادی ابدی هستیم، آن وقت ما می‌خواهیم از چیزهای این جهانی یک چیزی قرض کنیم؟ این‌ها باید این شادی و خوشبختی را از ما قرض کنند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷

ما یاد نگرفتیم از لطف خداوند که این لحظه
همانیدگی را از ما می‌گیرد، قدرشناسی کنیم
و چون با دید ذهن می‌نگریم، دائماً ناله
می‌کنیم که چرا این همانیدگی را از من گرفتی؟
شما به حال مردم نگاهی بیندازید. مردم
می‌نالند، رنجیده‌اند، خشمگین هستند برای
این‌که خدا همانیدگی‌ها را از آن‌ها گرفته و یا
می‌گیرد.

این رسم خداوند است، این سبک زندگی است
که به ما پیشنهاد شده، ما داریم اشتباه می‌کنیم.
این همانیدگی‌ها را او خواهد گرفت، پس مرکزت
نگذار.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۲

مردم بدون اطلاع همانیده هستند، دچار قهر خدا هستند. آن‌ها می‌گویند: «خدایا به ما چه چیزی دادی؟ نه پول دادی، نه خانه دادی، ما بدبختیم، اصلاً توی خیابان زندگی می‌کنیم، حالا قهر هم داری؟!»

خدا کاری ندارد شما خیابان زندگی می‌کنید، می‌گوید: «مرکزت را خالی کن! هر کسی هستی، شاه هستی، گدا هستی، مرکزت من هستم، چیزی دیگر نمی‌تواند باشد. اگر این همانیدگی‌ها را بگذاری، مورد قهر من هستی.»

ما به یک چیزی، به پول، آدم و ... معتاد می‌شویم؛
یعنی یک چیزی را در مرکزمان می‌گذاریم. اعتیاد
به مواد مخدر هم یک شعبه‌ای از اعتیاد است،
منتها آن خطرناک است، برای اینکه همهٔ جسم و
فکر و این‌ها را تسخیر می‌کند. ولی این اعتیاد به
مواد مخدر با اعتیاد به پول، هر دو یکی است، هر
دو به مرکز آدم می‌آید و از نظر خدا قدغن است.
علاقهٔ هیچ‌چیز نمی‌تواند به مرکز ما بیاید. ما
نمی‌توانیم با چیزی هم‌هویت شویم. اگر هم هویت
شویم، دچار قهر خدا خواهیم شد.

من ذهنی که ما از خودمان درست می‌کنیم، پایه می‌شود برای انعکاسِ من ذهنی برای دیگران، پس بر اساس این همانی‌ها و تصویر ذهنی که از خودمان درست می‌کنیم، یک من ذهنی هم برای همسرمان بچه‌مان، دوستان، به هرکسی می‌رسیم، منعکس می‌کنیم و این کار بسیار ساده است که بر اساس دیدمان یکی را تخمین بزنیم، که من ذهنی‌اش باید چه جوری باشد. البته ما فکر نمی‌کنیم من ذهنی‌اش است، ما فکر می‌کنیم خودش است و من ذهنی را هم خودمان می‌گیریم، بنابراین وقتی شروع می‌کنیم با خدا صحبت کردن، یک من ذهنی هم برای خدا درست می‌کنیم.

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷

اگر قرار باشد شما از حالت من‌ذهنی
تبدیل به مرکز عدم بشوید و آسمان
درون باز شود، باید به مرکز عدم
متعهد شوید یعنی هر موقع یادتان
می‌افتد و تا آن‌جا که می‌توانید مرکزتان
را عدم کنید، معنی‌اش این است که
همیشه در اطراف اتفاق این لحظه
فضا باز می‌کنید یا تسلیم می‌شوید.

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷

یک زن، یک شوهر که هر دو من‌ذهنی دارند، می‌خواهند با هم به وحدت و به عشق برسند، همدیگر را دوست داشته باشند، ولی می‌بینید تصویر ذهنی‌ای که ما از هم درست می‌کنیم، این‌ها بسیار متفاوت هستند و چون در طول زندگی هم با درد آلوده شده‌اند، هم زن، هم مرد دارای درد هستند، این دردها که از خودشان است، بالا می‌آید، آن‌موقع آدم فکر می‌کند آن طرف ایجاد می‌کند، در نتیجه رابطه‌ی درستِ عشقی را قبل از باز شدنِ مرکز نمی‌شود با همسر برقرار کرد، بارها هر زنی یا شوهری تصمیم می‌گیرد که رابطه‌اش را با همسرش درست کند، مثل همان روزهای اول بشود که با هم ازدواج کردند، حالا که پنج شش سال گذشته و این‌همه رنجش ایجاد شده است، هر کاری می‌کنند، می‌بینند نمی‌شود. **علتش این است که با من‌ذهنی دارند کار می‌کنند. اگر هر کدام روی خودشان کار می‌کردند و مرکزشان را عدم می‌کردند، در این صورت کار درست می‌شد.**

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷

خاصیت‌های من‌ذهنی

هر همانیدگی به فراخورِ حالِ خودش در ما درد ایجاد می‌کند. دردهایی مثل رنجش، کینه‌ورزی، ترس، حسادت، اضطراب و نگرانی از آینده، حس خبط و احساس گناه، این‌جور چیزها مال من‌ذهنی است یعنی ناشی از این است که این چیزها مرکز ما شده‌اند، حتی خاصیت‌هایی مثل خاصیتِ گرسنگیِ دائم ما و این‌که ما سیر نمی‌شویم، مرتب می‌خواهیم از خاصیت‌های من‌ذهنی است.

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷

ما با خدا یکی بودیم، آمدیم جدا
شدیم، دوباره باید هشیارانه با
خدا یکی شویم، برای این که با
خدا یکی بشویم، باید مرکزمان را
عدم کنیم و تگه داریم.

گنج حضور پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷



عارفان به ما می‌گویند که زندگی کردن
به‌عنوان من‌ذهنی، حالتِ نهایی انسان
نیست، باید مجدداً این چیزها را از مرکزش
بردارد و دوباره مرکزش را عدم کند و آخرِ
سر هیچ‌چیز در مرکزش نماند یعنی هیچ
همانیدگی در مرکزش نماند، ما می‌دانیم
وقتی چیزها را در مرکزمان می‌گذاریم و این‌ها
شروع می‌کنند به فروریختن و تغییر کردن،
ما می‌ترسیم. در واقع مثل این که تمام وجود
ما که همین من‌ذهنی است به هم می‌ریزد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۵۷

هر توقعی را که شما
هشیارانه از مرکزتان
برمی‌دارید یک همانیدگی
از بین می‌رود.

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷



**خداوند هر لحظه به ما عنایت دارد
و با یک نیرویی جنس خودش را که
همان عدم است، می‌کشد، اگر شما
بتوانید با فضاگشایی در اطراف
اتفاق این لحظه، مرکزتان را عدم نگه
دارید، شما را بدون این که خودتان
بفهمید، یعنی من ذهنی‌تان بفهمد،
می‌کشد از همانیدگی‌ها جدا می‌کند.**

کنج‌مصور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷

شما خواهید دید وقتی یک سال به این برنامه گوش می‌کنید، پس از یک سال، دیگر نسبت به پول، نسبت به بعضی چیزها که با آنها همانیده بودید، آن حساسیت را ندارید، علاقه‌تان یا عشقتان به آنها کمتر شده است. حالا اهمیت می‌دهید ولی نه آنقدر که قبلاً برای آن ناراحت می‌شدید و دائماً زیر تمرکز و کنترل‌تان بود.

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷

ما نتوانستیم از عارفان کمک بگیریم که در ده دوازده سالگی به حضور زنده بشویم و این را (من ذهنی) ادامه ندهیم، من ذهنی که در زمان مجازی با هشیاری جسمی زندگی می‌کند، برای خودش یک تصویر ذهنی می‌سازد و عقل خودش را دارد، خودش را عاقل‌ترین آدم‌ها می‌داند، ولی همین عاقل‌ترین آدم که عقلش را از این همانیدگی‌ها می‌گیرد، در ذهنش، زندگی را تبدیل می‌کند به مانع یعنی یک سری موانع ذهنی می‌سازد که نباید زندگی بکند.

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷

هر دردی، هر رنجشی بدن را
خراب می‌کند و این هم خراب
بشود یدکی ندارد که برویم
از بازار بخریم. پس ما فوراً
می‌توانیم بدنمان را خراب کنیم،
نباید این اشتباه را بکنیم.

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷



ما در من‌ذهنی‌احتیاج به دشمن داریم، شما باید مواظب این سه تا کانالِ اتلاف باشید: مانع‌سازی، مسئله‌سازی، دشمن‌سازی. اگر من‌ذهنی‌دارید، حتماً دارید این کار را می‌کنید، حالا فلسفه این کار چیست؟ فلسفه این کار را زندگی جلوی ما گذاشته که ما متوجه بشویم داریم اشتباه می‌کنیم، آیا شما این‌قدر باید مانع، مسئله، دشمن و درد بسازید تا این‌قدر زیاد بشود که به شما فشار بیاورد تا بیدار بشوید؟ مثل این که آدم خواب‌های بد، کابوس می‌بیند، یک دفعه خیلی وحشتناک باشد از خواب می‌پرد؛ آن‌طوری می‌خواهید شما؟ یا نه، می‌توانید این چیزها را شناسایی کنید، یاد بگیرید، دیگر درد ایجاد نکنید.

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷

موانع ذهنی

اگر شما در ذهنتان فکر می‌کنید مثلاً همسر ندارید، تحصیلاتتان تمام نشده است، یا فرض کن هنوز خانه نخریده‌اید، یا بچه‌هایتان بزرگ نشده‌اند از خانه بروند، نباید زندگی کنید، این‌ها موانع ذهنی است. اگر یک دلیلی دارید که الآن به‌طور کامل در این لحظه نمی‌توانید زندگی کنید، پس ذهنتان موانع ساخته است، می‌گوید اگر این را به‌دست بیاورم زندگی‌ام شروع می‌شود.

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷

با خواندن ابیات و پیوند دادن آنها، یک طرح کوچکی از کار معنوی یا آن کاری که می‌خواهید بکنید برای خودتان بسازید، طرح‌های ذهنی در این راه می‌توانند کمک کنند که انسان اشتباه نکند، ولی این طرح‌ها بعداً می‌شکنند، نمی‌توانند بمانند، **طرح ذهنی حضور نیست**، ولی اول می‌توانند جلوی من‌ذهنی را بگیرند، بیش از حد اشتباه نکند، وقتی اشتباه می‌کند شما دانشی دارید که این دانش معنوی مفیدی است، می‌توانید با خودتان استدلال کنید، **گرچه که استدلال کار ذهن است ولی مفید است**، پس انسان اول یک طرح ذهنی درست می‌کند، بعد زندگی این طرح‌ها را می‌شکند.

یکی از کارهای عمده من ذهنی تبدیل زندگی در این لحظه به مسئله است، مسائل ما وضعیت‌هایی هستند که من ذهنی دائماً می‌سازد. من ذهنی سعی می‌کند از هر رویداد یک مسئله بسازد، شما در روز، من ذهنی‌تان را زیر نورافکن قرار دهید، می‌بینید که زیر هیجانات مختلفی می‌رود، یک دفعه حسادتش می‌گیرد، یک دفعه نگران می‌شود، یک دفعه یادش می‌افتد مثلاً فلان کس چه کار کرده است. اصلاً ایجاد یک وضعیت ترسناک یا یک رنجش گذشته، مسئله‌سازی است، یعنی الآن لزومی دارد شما یک واقعه سی سال پیش را به یادتان بیاورید ناراحت بشوید؟ چه لزومی دارد؟ من ذهنی این کار را دوست دارد یعنی دوست دارد مسئله بسازد.

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷

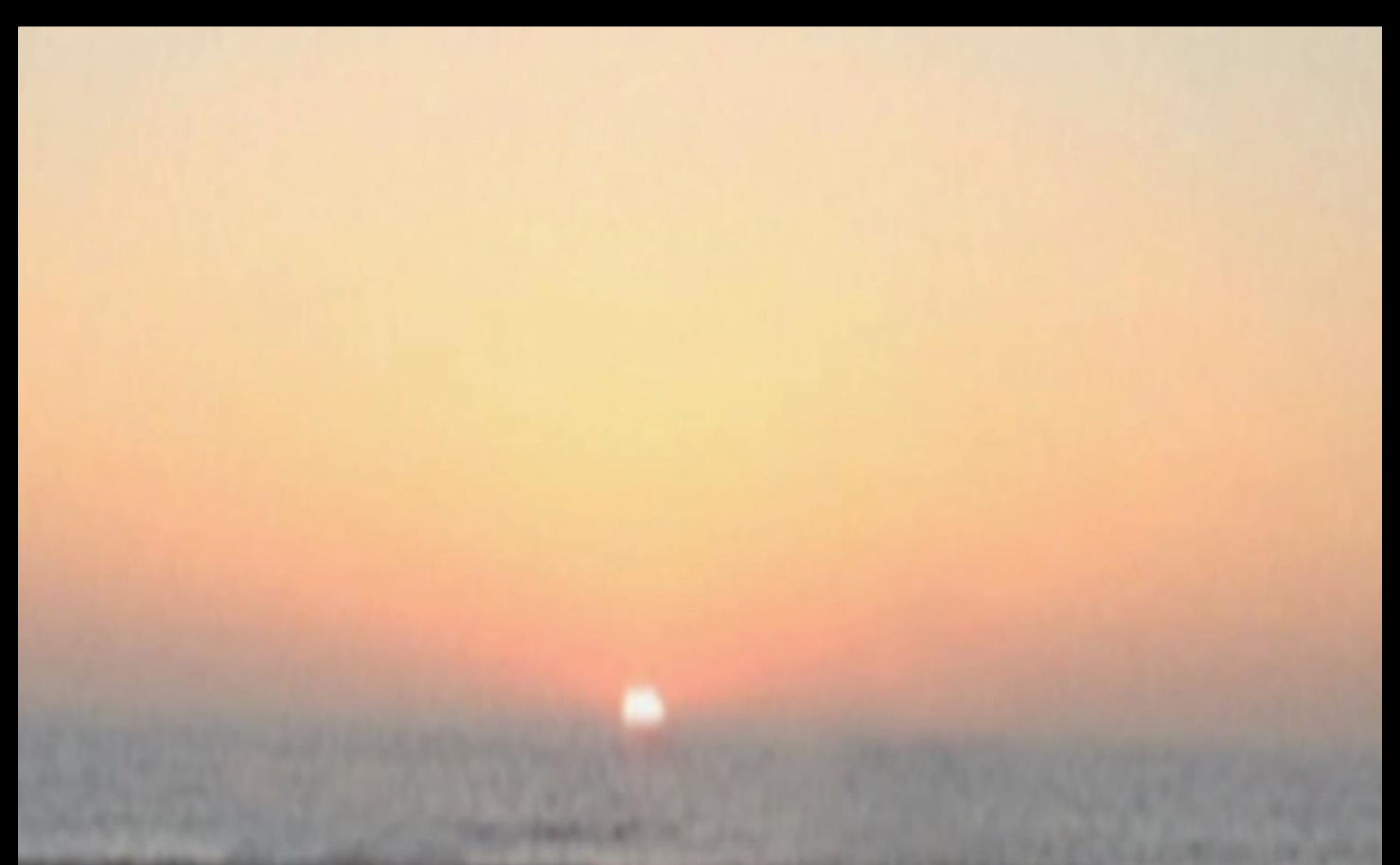
ما آمدیم در این جهان پس
از یک جدایی موقت دوباره با
زندگی یا خدا یکی بشویم. اگر
نشوید و باورها را نگه دارید این
را نمی‌توانید اسمش را دین یا
معنویت بگذارید. با دل سنگ
نمی‌شود دین‌دار بود.

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷

اگر یک من‌ذهنی با شما باشد آن هم یواش‌یواش
دین را از شما می‌دزدد. دین در این‌جا به معنی
هشیاری به خداوند است. هرکسی فضا را باز
می‌کند و به او تبدیل می‌شود در این جهان دین
دارد، مولانا مرتب به ما می‌گوید که باورها جسم
هستند، باورپرستی نمی‌تواند دین باشد، **دین در**
واقع‌هشیاری است، زندگی است یعنی یواش‌یواش
اگر با من‌های ذهنی ما دوست باشیم بعد از
مدتی می‌بینیم که دیگر در ما دین نمانده است،
دزدیده‌اند، ما هم مثل آن‌ها شده‌ایم، پس پرهیز از
آدم‌هایی که ممکن است دین را از شما بدزدند از
طریق قرین لازم است، خودتان می‌دانید.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۷

من ذهنی از طریق دردها و همانیدگی‌ها
می‌بیند و تصمیم می‌گیرد و دائماً به خودش
لطمه می‌زند. ما نمی‌توانیم با من ذهنی مواظب
لطمه زدن به خودمان باشیم، ما نمی‌توانیم
بفهمیم، فقط یک هشیاری ناظر یا خدا
می‌داند که این کاری که ما می‌کنیم الآن واقعاً
به خودمان لطمه می‌زنیم یا سود می‌رسانیم.
ولی وقتی برحسب من ذهنی فکر می‌کنیم و
عمل می‌کنیم حتماً به خودمان لطمه می‌زنیم.



برنامه کنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com